

«عشق» و انقلاب^۱

بیگانگانی که از کشورهای آمریکای لاتین دیدن می‌کنند و نیز خود ما، از موقعیت کلیسا در این خطه سر در نمی‌آوریم و به راستی نمی‌دانیم که آیا دستگاه دینی در این کشورها در موضع قدرت است یا دستخوش ضعف. هنگامی که از بالا به منظره‌ی شهرها می‌نگریم جنگلی از کلیساها را می‌بینیم که ساختمان آن سر به آسمان کشیده است. در نقشه‌ها و راهنماهایی که برای سیاحان نیز انتشار یافته است، نام انواع کلیساها و مختصات آن‌ها به چشم می‌خورد. همچنین در هر شهر و روستایی کشیش‌ها را که در حال تردد یا فعالیت‌اند ملاحظه می‌کنیم و در سراسر کشورهای آمریکای لاتین اسقف‌ها و سراسقف‌ها و کاردینال‌ها را که بر مسند قدرت نشسته‌اند و بدون شک از اقتدار بسیار برخوردارند، به روشنی می‌بینیم.

کشیش‌های سیار نیز در این کشورها وظیفه مهمی بر عهده دارند. با این همه باید گفت که علیرغم رونق بازار ظاهری دین، نگرش جامعه نسبت به مردان روحانی و نیز دستگاه دینی متفاوت است. این نگرش در میان بخش‌های مختلف جامعه، متفاوت است اما کارگران و روشنفکران آشکارا به کشیش به دیده‌ی دشمنی می‌نگرند. حد وسطی هم وجود ندارد.

در این زمینه باید گفت تاریخ انباشته از حوادث شگفت و غیرمتعارف است. در طی سده نوزدهم و آغاز سده بیستم تقریباً در همه جامعه‌ها دارایی کلیسا مصادره شد و علیه منافع دستگاه دینی و یا بهتر بگوییم علیه آنچه بزرگان کلیسا آن را مصالح کلیسا می‌شمردند، قوانینی به تصویب رسید. در این کشورها هنوز یک کشیش نمی‌تواند در یک دانشکده یا دانشگاه دولتی تدریس کند. بی‌گمان در سراسر آمریکای لاتین کشوری وجود ندارد که در آن کلیسایی طعمه‌ی حریق نشده و یا کشیشی مورد تعقیب و آزار قرار نگرفته باشد. در حال حاضر نیز وقتی به طور خصوصی با کاتولیک‌ها و حتی مردمی که به کلیسا می‌روند صحبت می‌کنیم، اکثراً خود را ضدکشیش می‌شمردند و نسبت به او اظهار بیزار می‌کنند.

بدین ترتیب حق داریم بپرسیم که اینک چه حادثه‌ای در کلیسای آمریکای لاتین در شرف وقوع است؟ کراراً گفته شده است که کاتولیک‌های ما رفتاری غیر دینی دارند و آثار چنین رفتاری نیز همه جا به چشم می‌خورد.

^۱ از یادداشت‌های بدون تاریخ که پس از کناره‌گیری تورس از کلیسا در ۱۹۹۵ نوشته شده است.

این مطلب برگرفته از کتاب «کلیسای شورشی» (مذهب و انقلاب در آمریکای لاتین)، ترجمه‌ی جوای یوسفیان، نشر نی، ۱۳۶۸ است.

اما به هر حال این نکته را نمی‌توان انکار کرد که کلیسا در تبلیغ و تلقین اخلاق مسیحی خود همواره بر حفظ ظاهر اصرار می‌کند و این امر حتی در مورد مسائل جنسی نیز کاملاً صدق می‌کند.

کسانی که نسبت به راه و رسم کلیسا با خرده بینی می‌نگرند می‌گویند تنها فایده اجرای مراسم دینی آن است که پولی به کشیش می‌رساند. اما باید گفت مراسمی نیز وجود دارند که البته نه متضمن سودی برای کلیسا و نه برای کشیش است و این مراسم زمین‌های مردمی هم دارند. گفتنی است که ما به عنوان وراثت کلیسای اسپانیا بر حفظ ظاهر که آسان‌ترین راه و در عین حال بديهي و تأثیرگذار نیز هست تأکید می‌ورزیم.

مسیحیت اسپانیا که به آمریکای لاتین آورده شد مقبولیت عام یافت و در نیمه دوره‌ای که آن را دوره «اصلاحات معکوس» می‌خوانند مردم بومی این خطه را نیز به سوی خود کشید. در جریان این تغییر آیین، سرخ‌پوستان بومی را مجبور کردند که کلمات پر رمز و رازی را که برای آن‌ها به کلی نامفهوم بود بیاموزند و به خاطر بسپارند و از این رو شایستگی خود را برای غسل تعمید و تشریف به دین مسیح نشان دهند و بالاخره هیأت‌های دینی‌ای که خود را حواری اصیل مسیح می‌دانستند خرسند گردانند [...].

بارفعل سلطه اسپانیا از این حوزه و طلوع استقلال، دین مسیح به سرعت در سراسر کشورهای آمریکای لاتین انتشار یافت. اما قابل ذکر است که هر چند انتشار این دین گسترده بود ولی عمیق نبود. بدین معنی که البته عده کثیری به این آیین رو آوردند ولی تعداد مؤمنان بسی اندک بود و اصول دین مسیح نیز چنان که باید مجال تجلی نیافت. علاوه بر این کوچ الزامی کشیشان اسپانیایی از این کشورها نیز وضع را بدتر کرد. پس کلیسای آمریکای لاتین صرفاً به صورت عاملی برای اجرای مراسم صوری درآمد و نه القای حقایق دینی. تأثیر این جریان چنان بوده است که حتی امروز نیز که از کارگران شهری می‌پرسیم «اقتنوم‌های سه گانه یا تثلیث مسیحی چیست؟» می‌گویند «مریم، مادر مولای ما عیسی مسیح.»

با این همه، ما مردم آمریکای لاتین که به کیش مسیح در آمده ایم یکدیگر را دوست می‌داریم اما نه به شیوه‌ای خردمندانه و خلاق. مردم متعارف از عشق و همکاری و مهمان‌نوازی و روحیه خدمت به یکدیگر بهره‌ورند اما طبقه بالایی اجتماعی چنین نیست. متأسفانه باید بگویم کسانی که در ظاهر بیشتر بر هنجارها و ارزش‌های دینی پا می‌فشارند و از کلیسا و اصحاب آن حمایت به عمل می‌آورند از کسانی که چنین نیستند و در مراسم دینی نیز شرکت نمی‌جویند بسیار بسیار کمتر به یاری محرومان می‌شتابند. به عبارت دیگر حضور یا عدم حضور در کلیسا ملاک ایمان نیست و چنان که قبلاً نیز نشان داده‌ایم مسیحی راستین را بوسیله عشق گشوده و شامل می‌شناسیم. عموماً وقتی از کاتولیک‌ها صحبت می‌شود، اجرای مراسم دینی و حفظ ظاهر مد نظر است.

به نظر می‌رسد اکثریت کسانی که در کلیسا عضویت دارند به اجرای الزامات مذهبی می‌پردازند و به ایمان دینی کاری ندارند؛ آن‌ها فقط حفظ ظاهر می‌کنند. آیا به راستی می‌توان چنین افرادی را مسیحی خواند؟ اگر ایمان درستی نداشته باشند، قطعاً پاسخ منفی است. اما بی‌گمان آن بخش از مردم که از موهبت عشق بهره‌مندند، حتی اگر مشرک باشند یا اعتقاد داشته باشند که بی‌خدا هستند، مسیحی‌اند. چنین مردمی با کلیسا پیوندی معنوی دارد.

چنین می‌نماید که در حال حاضر کلیسا دستخوش نابهنجاری است. کسانی که از عشق بهره‌ای دارند دین ندارند یا دست‌کم به ظاهر دیندار نیستند و که ایمان دارند - لاقلاً تا آنجا که به ایمان ظاهری مربوط می‌شود - از عشق محروم‌اند. پولس قدیس گفته است: «کسی که به همسایه‌اش مهر می‌ورزد در حقیقت شریعت را به جا آورده است». و آگوستین قدیس نیز گفته است که «تنها عشق بورز، آن‌گاه می‌توانی هر کاری را که دوست داری انجام دهی.» به راستی عشق مطمئن‌ترین راه وصول انسان به سعادت و زندگی ابدی است.

جان قدیس می‌گوید: «اگر کسی بگوید خدا را دوست دارد، اما در همان حال نفرتی از برادرش در دل داشته باشد، کذابی بیش نیست. زیرا چگونه ممکن است شخصی از برادرش که موجودی محسوس و دیدنی است نفرت داشته باشد و خدا را که دیدنی نیست دوست بدارد». به هر صورت عشق به ممنوع باید عملی و مؤثر باشد و از این رو حسن نیت تنها کافی نیست و ملاک داوری درباره ما خدمتی است که به مسیح [و در تأسی به او] می‌کنیم.

در حال حاضر شرایط کشورهای آمریکای لاتین به گونه‌ایست که امکان تدارک خوراک و لباس و مسکن برای اکثریت مردم وجود ندارد. کسانی که بر اریکه قدرت تکیه کرده‌اند یک اقلیت اقتصادی‌اند که اراده خود را از طریق اعمال کنترل بر کسانی که قدرت سیاسی و فرهنگی و نظامی را در اختیار دارند، تحمیل می‌کنند و متأسفانه بر کلیسا نیز سلطه دارند. طبیعی است که این اقلیت به سادگی علیه «منافع» خود تصمیمی اتخاذ نخواهد کرد. به عبارت دیگر دولت به سود اکثریت مردم دست به اقدامی نخواهد زد و انتظار چنین اقدامی از دید جامعه‌شناختی نیز بی‌معنی است.

بدین ترتیب باید مردم را برای قبضه کردن قدرت برانگیخت زیرا تنها به وسیله‌ی دست‌یابی به قدرت است که می‌توان به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دست زد و به تأمین منافع اکثریت پرداخت. به تعبیری دقیق‌تر باید انقلاب کرد. اگر چنین اقدامی برای تحقق مهر و شفقت و دوستی بین مردم ضرورت دارد، پس فرد مسیحی باید انقلابی باشد. روشن است که فهم چنین موضوعی برای کاتولیک‌ها امر آسانی نیست.

چنین می‌نماید که کاتولیک‌ها با متانت و پرهیزکاری ناظر فاسد شدن و انهدام جهانی هستند که چندان در مورد آن دغدغه‌ای (و یا علاقه‌ای) ندارند. اینان اهل مبارزه نیستند و از درگیر شدن با جهان روی گردانند و [مفهوم دنیا در] سخن مسیح که «قلمرو من دنیوی نیست» را به معنی «این جهان» می‌گیرند و نه «زندگی آمیخته به گناه». این مردم کلام مسیح را در نیایش با خدا از یاد برده‌اند که گفت: «من از تو نمی‌خواهم که ایشان را از جهان ببری، بلکه می‌خواهم از شرّ شیطان مصون بداری».

اما چه بسا کسانی که از این جهان رخت برمی‌بندند و از شرّ و آسیب شیطان [و سلطه او بر حیات مادی و معنوی‌شان] برکنار نمی‌مانند. اگر به راستی مردم به ایثار محبت دست زنند و یکدیگر را دوست بدانند در این صورت کشیش نیز بهتر به انجام وظایف خود خواهد پرداخت و این امر البته فردی نیست بلکه مقوله‌ای جمعی یا اجتماعی است. اقامه‌ی شعایر دینی زمانی با ارزش است و در نزد خدا مقبول می‌افتد که افراد انسانی نسبت به یکدیگر عشق بورزند.

بنابراین اگر مردم در راه بهبود زندگی هم‌نوعان خود به پیکار نپردازند، کار کشیش نیز چیزی جز اجرای مراسم بی‌معنی و فردی و مصنوعی نخواهد بود. کشیش وظیفه دارد به اقتضای محبت به مردم، به امور دنیوی مبادرت ورزد. چنین عشقی موروثی کلیسا نیست بلکه باید در کلیسا به وجود آید و تقویت شود. متأسفانه مردم به حقوقی از آنها که به گردن دستگاه دینی است، به خوبی آگاه نیستند و برعهده کشیش است که افراد را به تدریج آموزش دهد و آگاهی ایشان را در این مورد بهبود بخشد.

درگیری یک کشیش در مبارزات سیاسی و ترک اجرای مراسم دینی ظاهراً امری خلاف سنت دستگاه دینی است. اما باید توجه داشت که رسالت دینی و عشق به انسان ممکن است کشیشی را وادار به مبارزات سیاسی کند تا هم [روح و وجدان] خویش را خرسند گرداند و هم میثاق خود را با خدا محترم شمرد.

اگر مردم مسیحی به تحریک عشق شالوده زندگی خویش را بنیاد نهند و به ترویج عشق بکوشند و اثر ایمان در زندگی و مخصوصاً در حیات روحانی آنان و نیز در عرصه کلیسا آشکار شود، آنگاه می‌توان گفت که اجرای شعایر دینی بیان راستینی از این عشق است و علاوه بر این می‌توان از قدرت [حقیقی] کلیسا دم زد. قدرتی که از عشق نشئه می‌گیرد و نه از امکانات سیاسی و اقتصادی. اگر تعهد دنیوی کشیشی در مبارزات سیاسی بنا بر این ارزش‌ها و برای رسیدن به این اهداف باشد، در این صورت تلاش سیاسی او [در ترازوی ایمان و دین] توجیه پذیر است.

قانون اساسی از یک سو مدعی است که آزادی دینی و آزادی عقیده را تضمین کرده است اما از سوی دیگر قرارداد بین دستگاه دینی و دولت بر این نکته پا می‌فشارد که تنها دینی که می‌تواند در دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها تدریس شود آیین کاتولیک است.

[...] من نظرم این نیست که باید در این میثاق تجدید نظر شود و دلیل آن هم روشن است؛ زیرا بحث‌های شورای واتیکان احتمالاً به ابطال این میثاق خواهد انجامید. نتایجی که شرکت‌کنندگان در این شورا به آن رسیده‌اند این است که این میثاق در جهان منحصر به فرد است. این میثاقی منسوخ شده و تنها میثاقی است که اصلاح نشده است و علت آنهم عمدتاً این است که به عنوان ابزار سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است. دستگاه دینی نیز ظاهراً از آن بیم دارد که اگر این میثاق را مورد نقد قرار دهد، چند دستگی پیش آید؛ پس از همین رو الزاماً به آن به دیده حرمت می‌نگرد. اما گفتنی است که وضع در تغییر است و همه این شرایط، اقدامات تازه‌ای را ضروری می‌گردانند. زمانی که در دگرگونی ساختار قدرت سیاسی موفق شویم و زمانی که کلیسای کاتولیک ثروت خود را از دست بدهد، آن‌گاه بهتر قادر خواهیم بود که ساختار آن‌را تغییر دهیم؛ از جمله تغییراتی اقتصادی و تغییراتی سیاسی. نخستین اقدام دگرگونی کلیسا است یا به عبارت دیگر سپردن آن است به دست مردم! بی‌گمان تصرف دستگاه دینی در کالاهای مادی و اسباب دنیوی باعث شده است که کلیسای کاتولیک کلمبیا و مخصوصاً رهبران طراز اول آن از حکمت خداوند دور شوند و رأی [غرض‌ورزانه‌ی] خود را در امور ملاک عمل بدانند.

اعلامیه اسقف‌ها که در تاریخ هفتم ژوئیه ۱۹۶۵ انتشار یافت در مقایسه با دیدگاه‌های پیشین متضمن پیشرفت‌هایی است و از این نظر حائز اهمیت است. اما قابل ذکر است که هر چند این اعلامیه ممکن است در سوئیس یا ایالات متحد آمریکا سودمند افتد، ولی در حوزه آمریکای لاتین بسیاری از مسائل و از جمله مالکیت خصوصی را از نظر دور داشته و به آن نپرداخته است.

با این همه باید گفت اعلامیه اسقف‌ها شامل نظرات سیاسی است. اما این نظرات سیاسی به مسائل اهل کلیسا ناظر است. به بیان دیگر اصحاب کلیسا در این اعلامیه کوشیده‌اند از خود دفاع کنند و برای این کار گام‌های کوتاهی نیز به سود مردم برداشته و به بخشنامه‌های پاپ جان بیست و سوم نیز استناد کرده‌اند. اما به هر حال بین این اعلامیه و اعلامیه‌ای که کاردینال دستگاه دینی در دفاع از مردم توانگر اخیراً منتشر کرده است تفاوتی فاحش وجود دارد [...].

البته کلیسا مستقل است و وابسته هیچ نظام دنیوی یا غیرروحانی نیست. آن‌گاه که بربرها بروم تاختند و کلیسا کوشید که خود را با نظام‌های دنیوی پیوند دهد، این عمل را مردم به منزله پایان حیات کلیسا تلقی کردند. همچنین با طلوع انقلاب فرانسه و انهدام رژیم کهن و سلطنت، انهدام کلیسا نیز پیش‌بینی شد. امروز نیز که نظام سرمایه‌داری در شرف زوال است کسانی کار کلیسا را خاتمه یافته می‌پندارند. از دید این مردم کلیسا توان آن ندارد که سوسیالیسم آینده را که ما به سوی آن پیش می‌رویم با ارزش‌های مسیحی دمساز گرداند.

بدین ترتیب باید به خاطر داشته باشیم که کلیسا مبشر یک فلسفه است تا یک نظام سیاسی و اقتصادی. کلیسا مبشر راه و رسم زیستن خاصی است. عشق مردم نیز نسبت به یکدیگر دارای تنوع بسیار است و به شرایط تاریخی و جامعه‌ای که در آن زیست می‌کنیم بستگی دارد. شاید برخی از احزاب سیاسی بتوانند بهتر از احزاب دیگر زمینه‌ای برای ابراز و تحقق این عشق فراهم سازند. اما به هر حال اثبات این امر که حامیان کلیسا بهتر از گروه‌های دیگر اجتماعی قادرند چنین عشقی را بپرورند و به انسانیت عرضه دارند کار آسانی نیست.